فهرست

[موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره 2](#_Toc189494773)

[پیشگفتار 2](#_Toc189494774)

[تقسیم اوصاف 2](#_Toc189494775)

[تقسیم اول 2](#_Toc189494776)

[تقسیم دوم 2](#_Toc189494777)

[نفسانی یا فعلی بودن اوصاف 3](#_Toc189494778)

[احتمال اول 3](#_Toc189494779)

[احتمال دوم 4](#_Toc189494780)

[نظر آیت‌الله خویی 4](#_Toc189494781)

[احتمال سوم 5](#_Toc189494782)

[احتمال چهارم 5](#_Toc189494783)

[خلاصه مطلب 5](#_Toc189494784)

[بررسی وصف ایمان 6](#_Toc189494785)

[معنای مؤمن 7](#_Toc189494786)

[جمع‌بندی قاعده کلی 8](#_Toc189494787)

[نوع پنجم 9](#_Toc189494788)

[توجه به چند نکته 9](#_Toc189494789)

[نکته اول 9](#_Toc189494790)

[نکته دوم 9](#_Toc189494791)

[نکته سوم 10](#_Toc189494792)

# موضوع: تفسیر ترتیبی/ سوره بقره

# پیشگفتار

مبحثی مطرح شد در باب آن اوصافی که در تعریف از قرآن یا پیامبر و پیامبران یا خود خدا در مقام هدایت به کار رفته است

آنچه در مورد قرآن بود بیش از بیست صفت بود که اینها از ابعاد مختلف قابل تقسیم است.

# تقسیم اوصاف

## تقسیم اول

یک تقسیمی که اشاره کردیم این بود که برخی از این اوصاف، اوصاف ذات اینها است، مثل اینکه حق است، لاریب فیه است

## تقسیم دوم

و برخی از این اوصاف، اوصاف کارکردی است. این اوصاف کارکردی بر اساس ساحت‌های وجودی انسان قابل تقسیم بود یعنی برخی از این اوصاف نوع دوم که کارکردی است، تقسیم به حسب ساحات و گروهی از اینها مربوط به ساحت شناختی و معرفتی بود که تلاوت، قرائت، تبیین، تعلیم، تبلیغ، یا تذکر، ذکری و امثال اینها بود که به حوزه شناخت برمی‌گشت.

حوزه شناخت هم دارای مراتب بود از منعکس کردن اولیه پیام هست تا آگاهی بخشی به محتوا تا تثبیت آن از یک‌سو و به آنجایی می‌رسد که می‌داند و باید یادآوری و بازسازی شود، زنده در ذهن او داشته شود. این هم طیف آگاهی بخشی است که در آنجا وجود دارد.

و نوع دوم مربوط به ساحت‌های عاطفی و احساسی بود که مثل نسخ و حذر، تسکین و تبشیر و انذار و امثال اینها.

به این دو ساحت اصلی تقسیم می‌شد،

برخی هم البته فراساحتی است، شبیه هدایت بنا بر یک تفسیر آن، فراساحتی دارد که همه قلمروها را می‌گیرد

و نوع دیگر هم رفع موانع بود مثل تطهیر و امثال اینها.

این یک تقسیم‌بندی بود که در این اوصاف وجود داشت و در جلسه قبل ملاحظه کردید.

یک بحث فقهی یا اصولی اینجا وجود داشت که در بحث سیره صحبت کرده­ایم. در آن سیره می‌گفتیم کار به اصطلاح نداریم، یک تعمیم می‌دادیم. گفتیم سیره رفتار معصوم یا انسان‌ها و عقلا است، رفتارهای ذی‌شعور انسانی است که در اصول مطرح است اگر معصوم باشد یک احکامی دارد، غیر معصوم احکامی دارد مفصل بحث شد.

همان‌جا گفتیم سیره قابل تعمیم است، روح آن و محتوای آن به خود خداوند یا به عوامل تربیت مثل قرآن و راجع به این هم آن وقت بحث کردیم. اینکه سیره خدا یا سیره قرآن، اینکه قرآن چگونه تنظیم شده است این عمدتاً اینها سیره خدا می‌شود، چگونه کارکرد دارد، همان نگاه درجه دو، در افعال خدا، آنجا این را بحث کردیم؛ فعل تکوینی، فعل تشریعی از هر کدام چگونه می‌شود استفاده فقهی کرد به آنجا احاله می‌دهیم و بخواهیم وارد بشویم طول می‌کشد.

این نگاه درجه دو بود که راجع به اوصاف و کارکردهای قرآن مطرح شد، اینجا هم **﴿لَا رَیْبَ فِیهِ﴾** از نوع اول است و فصل ذاتی است ولی **﴿هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ﴾** وصف کارکردی است و هدایت هم از مفاهیمی است که در دسته فراساحتی قرار می‌گیرد،

قرار بر این است که این رویکرد علوم انسانی تربیتی که در موارد مختلف وجود دارد، آن را تقویت کنیم و همین‌طور یک نگاه درجه دو که به کارکرد آیات و قرآن کریم متوجه می‌شود مورد تأکید قرار بدهیم که این مباحث ملاحظه شد.

# نفسانی یا فعلی بودن اوصاف

قبل از اینکه به ادامه آیه بپردازیم و به آیه بعد منتقل بشویم یکی دو مبحث دیگر در این آیه **﴿هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ﴾** وجود دارد که مناسب است اشاره بکنیم، باز البته این مبحث از مباحث عام است و اختصاص به این آیه ندارد و جای دیگر هم قابل تعمیم است.

۱- این است که شبیه آنچه در عدالت در فقه گفته شده است در اوصافی مثل متقین، محسن و امثال اینها مطرح است، در مؤمن هم طبعاً سابقه تاریخی دارد که مطرح است و آن بحث این است که این اوصاف دال بر امر نفسانی هستند؟ یعنی وصف نفس هستند که صفات روح و نفس می‌شوند؟ یا اینکه اینها وصف فعل هستند؟ این یک سؤال مهمی در همه آن جاهایی که اوصافی به شکل اسم فاعل یا صفت مشبهه، برای مؤمن، کافر و گروه‌هایی ذکر شده است.

آنکه در فقه ملاحظه کردید در باب عدالت است که یک مقداری در اجتهاد و تقلید راجع به این بحث کردیم که عادل به چه معناست؟ آنجا چند احتمال مطرح شده است

## احتمال اول

این است که عقل کیفیة نفسانیه است، ملکه‌ای است که موجب پرهیز از گناه می‌شود ملکه‌ای هست که ملکه همان صفت نفسانیه راسخیه‌ای است که موجب صدور افعال یا پرهیز از افراد می‌شود این یک احتمال است؛ که وصف نفسی باشد، البته در خود این احتمال هم طیفی از احتمالات ریزتر موجود است که این وصف، وصف راسخ است که ملکه باشد، یا اینکه وجود نفس کافی است ولو در حد حال. این هم در دل این احتمال اول این، سؤال وجود دارد که مطرح شده است.

این احتمال اول است که اگر بخواهیم همین دو احتمال را از هم جدا بکنیم این‌جور می‌شود؛ وصف ملکه‌ای راسخ یا وصف نفسانی غیر راسخ اعم که آن را هم بگیرد.

ولی در هر صورت این دو احتمال ذیل احتمال اصلی است که عادل یعنی کسی که این ویژگی روحی را دارد.

## احتمال دوم

این است که عادل یعنی کسی که عدل رفتاری دارد، رفتار او منطبق بر شریعت و احکام و تکالیف است که این احتمال دوم چیزی است که آقای خویی مطرح کرده‌اند و از آن دفاع کرده‌اند و گفته‌اند ما چه می‌دانیم در عالم روح و نفس چه هست و چه نیست، آنچه برای ما ملاک است که کسی امام جماعت بشود و یا شاهد بشود یا هر اقدامی که مشروط به عدالت است از او صادر بشود و مقبول باشد این است که رفتار شخص منطبق بر شریعت باشد. در تعابیر آقای خویی این‌طور آمده است استقامه علی الشریعه، علی الاحکام، اینکه کار او تعادل و اعتدال و استوا داشته باشد و رفتار او مطابق با شریعت باشد.

بین این دو طبعاً ملاحظه می‌کنید که من وجه است، ملکه با رفتار، بین آن‌ها من وجه است برای اینکه ممکن است کسی ملکه نفسانیه که عبارت است از یک کیفیت نفسانی راسخ، داشته باشد از قبیل عدالت ولی عدالت رفتاری در جایی نداشته باشد، کثیراً ما وجود دارد، ملکه‌ای دارد، ولی الجواد قد یکبو سخاوتمندی دارد ولی یک جایی بخل می‌ورزد، وصف ممکن است در مواردی از فعل مطابق آن جدا بشود. فعل مسانخ آن از فردی که آن وصف را دارد صادر نشود این ممکن است لذا ماده افتراق از وصف نفسانی وجود دارد. وصف نفسانی است ولی اتفاقاً جایی فعل مطابق آن نیست و بالعکس، ماده افتراق از آن طرف هم هست.

اما آن طرف هم گاهی جدا می‌شود یعنی رفتار دارد، با زحمت و گرفتاری حتی سال‌ها، ولی معلوم است که وصف ندارد، با مجاهده با نفس این اقدام را انجام می‌دهد. کسی که بیست سال هم خمس می‌دهد با اینکه صفت او این نیست اما ملاحظاتی می‌کند دنیوی یا اخروی و این کار را انجام می‌دهد درحالی‌که این وصف در او نیست. قابل تصور است ماده افتراق از دو طرف البته غالباً ماده اجتماع است

این دو احتمال که بین آن‌ها من وجه است و ماده افتراق هم دارد ولی ماده افتراق زیاد نیست اما متصور است، آن احتمال اول می‌گوید عدالت یعنی آن ملکه نفسانیه و این که اتفاقی یک وقتی از آن خارج شد، می‌گوید باز آن عدالت را دارد، مستمراً بماند و توبه نکند ممکن است بگوییم ملکه خدشه‌دار شد. ولی ملاک آن ملکه است.

## نظر آیت‌الله خویی

احتمال دوم که آقای خویی در عدالت می‌فرماید این است که وصف فعل است در مشتقات هم این‌طور است، بعضی از مشتقات ظهور در آن ملکه‌ای دارد، تاجر است یعنی کار مستمر او و شغل او این است که تلبس به مبدأ در آنجا مقصود مبدأ آن اشتغال مستمر به آن مسئله است، با اینجا تفاوت دارد و من تنزیل می‌کنم گاهی می‌گوید تاجر است، ولو اینکه یک بار از آفریقا یک الماس آورد، این تجارت الماس کرد،

مشتق گاهی فعل مستمر را می‌گیرد و گاهی فعل متفرقه غیرمستمر را می‌گوید.

اینجا یک چیز عمیق‌تر می‌گوییم این مجتهد عادل، گاهی وصف عدالت گاهی عارض نفس می‌شود که وصف نفسانی، کیفیت نفسانیه و احیاناً کیفیت راسخه که ملکه می‌شود که مشهور در عدالت هم این را می‌گویند.

یا عدالت فعلی که کار به آن روحی و امثال آن نداریم، عدالت فعلی مقصود از آن هست، در عالم نفس الامر دو چیز هست، یک امر نفسانی است و یک امر رفتاری هست، اما مفهوم آن اولی را می‌گوید یا آن دومی را می‌گوید؟ و ثمره هم دارد برای اینکه بین اینها من وجه است. ولو فی‌الجمله ثمره دارد و نمونه آن است که کسی یک سال یا دو سال کسب آن ملکه می‌کند، نفس را ریاضت می‌دهد که به آنجا برسد، بر اساس مبنای آقای خویی این عادل است ولی اگر کسی بگوید ملکه نفسانیه، ممکن است گفته شود این عادل نیست.

البته ملکه و حال و خود ملکه هم مراتب دارد و مشهور هم که ملکه می‌گویند ادنی المراتب را کافی می‌دانند، لذا فاصله ادنی المراتب با فعل خیلی زیاد نیست، ولی در عین حال هست.

این دو احتمال اساسی است که در اوصافی مثل عدالت متصور است و بالفعل هم نظریه راجع به آن وجود دارد که در رساله عدالت مرحوم شیخ، اینها آمده است و ما هم آنجا بحث کرده‌ایم.

این دو احتمال پایه است و احتمالات دیگری هم اینجا وجود دارد.

## احتمال سوم

این است که کسی بگوید عدالت جمع این دو است،

## احتمال چهارم

این است که بگوید احدهما، عدالت این است که یا آن ملکه را داشته باشد، یا استقامت عملی داشته باشد این دو احتمال ترکیبی است که در آنجا متصور است.

# خلاصه مطلب

بنابراین در اوصافی مثل عدالت در فقه مطرح شده است و حداقل این چهار احتمال وجود دارد.

۱- عدالت یعنی کیفیة نفسانیه، حالا یا راسخ یا غیر راسخ

۲- عدالت یعنی استقامت در عمل، عمل او منطبق بر حسن و قبح عقلی یا شریعت باشد. کسی که این عمل از او صادر می‌شود عادل گفته می‌شود می‌خواهد آن کیفیت را داشته باشد یا نداشته باشد.

۳- این است که کسی بگوید عدالت وصف کسی است که هم در نفس واجد آن ملکه رادعه از عمل به خلاف شرع هست و هم در عمل بر آن استمرار دارد و عملش بر آن منطبق است.

۴- این است که احدهما است، عادل کسی است که یا آن را داشته باشد یا آن دیگری را.

# بررسی وصف ایمان

این مبحث در اوصاف دیگر هم مطرح است، در مؤمن این بحث مطرح شده است که با یک شکلی دیگری این در مؤمن مطرح شده است که ایمان یک امر درونی است یا امر خارجی و عملی است، یا اینکه ترکیب اینها است، جمع است یا احدهما است، این در کلام نیامده است، اما آن دو سه تا در مباحث کلامی ملاحظه می‌کنید که بعضی می‌گویند حقیقت ایمان همان التزام درونی است که بحث خواهیم کرد

بعضی می‌گویند ایمان همان مقتضیات آن اعتقاد را عمل بکند. این دومی فقط باشد خیلی قائل ندارد.

بعضی هم می‌گویند هر دو، ایمان این است که هر دو باشد که رفتارها را در مفهوم ایمان می‌گنجاند. احدهما هم خیلی قائل ندارد.

شبیه بحث عدالت در ایمان هم هست.

در اوصافی مثل تقوا که می‌گوییم؛ **﴿هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ﴾** بعد هم توصیف شده است به **﴿الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ وَیُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنْفِقُونَ﴾** در این اوصاف این سؤال مطرح است، عین همان چیزی که در مفهوم عدالت و امثال آن مطرح هست و در فقه هم کار شده است.

اینجا هم که متقین در این آیه شریفه آمده است؛ **﴿هُدًی لِّلْمُتَّقِینَ﴾** این سؤال مطرح است که متقین، محسن و صالح، این اوصافی که آمده است حداقل در برخی از اوصاف مؤمنین و همین‌طور اوصافی که برای غیر مؤمنین است یعنی برای ناصالحان است، آنجا کدام یک از این نظریات است؟ ملاک امور نفسانی است فقط یا رفتاری؟

الان گفته می‌شود تقوا یعنی ملکه‌ای که در نفس است و خوفی که از خدا وجود دارد که او را ردع می‌کند و رادع از گناه است یعنی فعل حرام یا ترک واجب، ملکه راسخه رادعه از گناه و معصیت، آیا این است؟ که تعریف آن یک امر نفسانی می‌شود

یا اینکه گفته می‌شود تقوا دارد مثل عدالت یعنی تقوای عملی، یعنی رفتار او به‌گونه‌ای است که مطابق با خوف از خدا است، ولو اینکه خوف به آن معنا هم ندارد یا خوف راسخ ندارد، ولی در عمل آن را رعایت می‌کند. یا اصلاً خوف نیست یا خوف راسخ نیست.

یا احتمالات بعد، متقین که گفته می‌شود کسی است که هر دو اینها را داشته باشد، یا اینکه یکی از این دو کافی است.

این سؤالی است که در متقین و اوصافی از این قبیل شبیه عدالت.

در آنجا ما نظر مشهور را تقویت کردیم منتهی یک ملاحظاتی داشتیم و گفتیم که عادل که می‌گوید وقتی به صورت وصف به کار می‌برد یعنی وصف او یک ویژگی دارد و گفتیم در آن احتمالاً ملکه شرط نیست. ولو در حد حال هم باشد کافی است که صدق عادل بکند ولی در درون او باید حال و وصفی محقق شود و آن را قطعاً می‌گفتیم موجب صدق این عنوان می‌شود

یعنی عنوان اسم فاعلی که مرتبط با امور نفسانی است، منطبق با کسی می‌شود که آن وصف را دارد. مادامی که متصف به آن وصف است این بر او صادق است ولو رفتار بر او احیاناً جایی منطبق نباشد.

از آن طرف می‌گفتیم که آنجایی که رفتار او منطبق بر او هست ممکن است بگوییم این وصف بر او صادق است.

یعنی دو ملاحظه در آنجا می‌آوردیم، یکی این که ملکه را آن دقت و تعریف ویژه‌ای که در کلمات آمده است و از حال جدا می‌شود عنایت بر آن نیست.

و یکی هم این است که شاید در مواردی احدهما بشود یعنی اگر در رفتار کاملاً مطابق با آن است ولو اینکه نفس او این نیست و ریا می‌کند، ممکن است بگوییم یک جاهایی آن عنوان هم صادق است.

در متقی هم بنابراین اصل این است که وقتی می‌گوییم متقی، تقوا خوف است این است وصف وجود داشته باشد منتهی در شکل ملکه خیر؟ معلوم نیست که حتماً این در آن از نظر لغوی مأخوذ باشد،

متقی یعنی کسی که متصف به تقوا است و تقوا یک امر درونی است، باید این امر درونی را داشته باشد. این معنای اصلی این است.

اما اینکه این امر درونی باید از سطح عادی متعارفی که به آن حال می‌گویند بالاتر آمده باشد و مبدل به ملکه نشده باشد، شاید این‌طور نباشد. این چیزی است که آنجا گفته می‌شد و گفته می‌شد یک معنای دیگری هم حتماً برای این متصور است که متقی یا عادل یعنی کسی که در عمل آن کاری می‌کند که منطبق با امر درونی است ولو اینکه آن امر درونی الان وجود ندارد و به ملاحظات دیگر می‌گوید، این هم صحت اطلاق دارد، حالا جمع یا تعدد معنایی اینجا متصور است.

# معنای مؤمن

کما اینکه در مؤمن هم همین‌طور است؛

۱- مؤمن گاهی به کسی گفته می‌شود که ویژگی التزام قلبی دارد.

۲- گاهی به کسی گفته می‌شود که التزام عملی دارد صحت اطلاق دارد.

۳- گاهی هم گفته می‌شود به کسی که هر دو را دارد.

می‌گوید کسی که این کار را انجام ندهد مؤمن نیست. آنجا مؤمن به کار رفته است در معنای جمع، یعنی درون او التزام قلبی است و در عمل هم التزام دارد. لذا می‌گوید ایمان تام این است.

روایاتی که می‌گوید مؤمن کسی است که این کارها را انجام بدهد، آن دو احتمال در باب آن هست، یکی همان است که در اول گفتم یعنی ایمان به کار رفته است در جمع التزام قلبی و عملی.

یا اینکه در یک درجه خاصی از التزام قلبی به کار رفته است که این اعمال لازم معنا است، منتهی باز در درجه خاصی از ایمان استعمال شده است. نه مطلق ایمان.

ظاهر این اوصاف همان امر درونی است، وقتی می‌گوید متقی و وصف هم خوف است و خوف هم امر نفسانی است وقتی می‌گوییم این خوف است، حذر دارد یا متقی است آن ماده‌ای که این از آن ساخته شده است یک امر درونی است لذا ظهور اولیه در معنای قلبی است، لذا در عدالت گفتیم نمی‌شود گفت امر قلبی نیست. منتهی ملاحظه‌ای که راجع به آن هست این است که آیا امر قلبی باید به ملکه رسیده باشد؟ گفتیم این اختصاص به آن ندارد.

گفتیم شاید در عمق ذهن آقای خویی هم همین است می‌گوید کار او منطبق بر شریعت است چون آن وصف است، ملکه نیست و الا وصف هست. باز تفکیک ممکن است؛ آنجا که ریا انجام می‌دهد، یا ریاضتی می‌کشد که هیچ چیز در دل او نیست و فقط عمل انجام می‌دهد. آن قابل تفکیک است ولی حال و ملکه را شاید باید دقت کرد.

# جمع‌بندی قاعده کلی

بنابراین چند نکته اینجا هست

۱- اوصافی که به شکل اسم فاعل یا صفت مشبهه می‌آید و ماده آن امری است که وضع شده است برای یک امر قلبی، این اوصاف معنای اول آن همان امر قلبی است.

۲- اینکه در آن امر قلبی، ملکه اخذ نشده است، اعم از حال و ملکه است. وجود آن امر قلبی این ملاک است اما ملکه بودن دلیل خاص می‌خواهد، استعمال همان حد وجود آن حال را کافی می‌داند و صحت استعمال همان کافی است.

۳- اینکه در این اوصاف کاربرد‌های دیگری هم متصور است به نحو مجاز یا حقیقت؛ آن کاربردهای دیگر این است که همین اوصاف معنای دومی پیدا بکند یعنی ملکه،

۳- اینکه استعمال در ملکه راسخه درجه خیلی بالا، مصادیق تام کامل که ملازم با عمل مسانخ آن هست و از آن جدا نمی‌شود. این هم به کار رفته است.

پس معنای اول؛ وجود امر نفسانی است، به نحو حال یا ملکه. این ظهور اولیه اینها است.

معنای دوم این است که همان امر نفسانی، اما به شکل ملکه راسخه. این هم در انواع کلماتی که در روایات به کار رفته است

معنای سوم در اخص از این استعمال بشود؛ ملکه راسخه تامه‌ای که ملازم عمل است به حیث که روایت می‌گوید اگر این عمل را انجام نداد، مؤمن نیست درحالی‌که آن التزام قلبی را دارد، ولو جایی معصیت می‌کند و توبه هم می‌کند ولی می‌گوید این مؤمن نیست.

این استعمال سوم است. اینها یا مجاز است، یا اینکه ممکن است جاهایی کثرت استعمال این را به حد حقیقت رسانده است.

و البته ممکن است استعمال چهارم هم متصور بشود؛ یک جایی بگویند متقی یا محسن، در بعضی صفات این‌جور است، محسن یعنی کسی که در عمل این کار را انجام می‌دهد، حالا آن وصف مطابق آن اینجا باشد یا نباشد. مثلاً گفته می‌شود که ملتزم به قانون اساسی باشد مقصود التزام عملی است.

در صفاتی که امور نفسانی است گاهی به کار می‌رود و گاهی صفات و مواد آن صفات به آن امر عملی نزدیک‌تر است فقط آن عمل را می‌گوید و کاری به بحث‌های عملی ندارد. این در مؤمن و متقی سخت است و قرینه می‌خواهد ولی در صفات مشبهه یا اسامی اسم فاعل‌هایی مانند عدل و احسان این چهارمی هم وجود دارد، مصور است لذا آن مواد در اینجا مؤثر است.

# نوع پنجم

این است که در جایی این صفت به نحو جمع به کار برود و پنجم به نحو أو، احدهما، بگوید محسن یعنی آن کسی که آن وصف حال یا راسخ دارد یا در عمل اقدام را انجام می‌دهد. احدهما را بگیرد.

این پنج احتمالی است که در اوصافی در این دست متصور است.

# توجه به چند نکته

چند نکته را باید توجه داشت؛

## نکته اول

اینکه این الگویی که درآوردیم از حداقل پنج احتمال، یعنی اوصافی که یک سر و کاری با درون و یک سر و کاری با ظاهر دارد این الگوی کلی است که در نظر داشته باشید این بحث لغت‌شناسی عام است.

اسم‌های فاعل، صفات برگرفته شده از مواد لغوی که سر و کاری با درون و برون دارد این پنج حالت در آن متصور است. از لحاظ وضع و استعمال.

پس این الگوی پنج نظر و احتمال در صفات باید مدنظر باشد.

## نکته دوم

این است که صفات که متخذ از مواد است فرق دارد، باید ماده را دید چیست؟ یک وقت ماده یک امر نفسانی است اولاً و بالذات؛ مثل خائف، خوف یک امر درونی است، آنجا آن احتمال اول ظهور قوی دارد و شاید آن پایه باشد و بقیه شواهدی می‌خواهد

گاهی آن امر درونی نیست، مثل تاجر، تجارت امر درونی نیست، حتی امر مستمر در معنای اصلی آن نیست، لذا آن استمرار و اشتغال به آن معنا در آن مأخوذ نیست.

اینها که می‌گفتیم پنج تا به این شکل که ترتیب هم از نقطه درونی شروع کردیم در صفاتی است که ماده آن برای یک امر درونی وضع شده است، ترتیب برای آنجا است و الا اگر آن ماده یک امر درونی نباشد و یک فعل خارجی باشد، آن هم احتمالاً همین الگوی پنج تا متصور است ولی ترتیب آن فرق می‌کند یعنی شاید ظهور اولیه فعل خارجی است ولی ممکن است در استمرار بیاید.

این الگو با این ترتیب پنج‌گانه‌ای که مطرح شد مربوط به نوع اول است. اوصافی که ماده لغوی آن یک امر قلبی و درونی است مثل مؤمن، مثل متقی، شاید عادل این‌جوری باشد. در عادل یک مقدار تزلزل هست.

## نکته سوم

این الگوی پنج‌گانه تقریباً در همه این‌ها متصور است ولی اوصاف که ناظر به امر درونی اشتقاق پیدا کرده است شاید اصل آن معنای اول است، انتقال آن به معانی دیگر قرینه می‌خواهد

آن معانی دیگر گاهی از دو به بعد از اوصاف ناظر به درون، ممکن است مجاز باشد و ممکن است استعمال گسترده‌ای پیدا کرده باشد و به حقیقت تبدیل شده باشد. مثلاً در اصطلاح فقها عدالت ملکه شده است آن دومی است و در کاربرد ایمان در معانی تام و آن احتمالات بعدی در روایات خیلی جاها شاهد هست که ایمان را در درجه تام استعمال می‌کند یا اینکه ایمان را به سمت رفتار برده است. این چیزی است که اینجا وجود دارد.

این مجموعه‌ای از مباحث بود ضمناً آن الگوی لغت‌شناسی در اوصافی که مشتق از وصف درون است و این احتمالات مترتب را اشاره کردیم قاعده کلی است و در اینجا هم طبعاً آن پیاده می‌شود.